

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شباهنگ راد

۰۶ دسمبر ۲۰۱۲

جامعه (مردم)، حاکمیت و موقعیت چپ

جامعه ایران بسیار در هم آشفته است. دهه‌هاست که سران حکومت، آزادی و عدالت اجتماعی را به اسارت کامل در آورده‌اند. فقر از سر و کول مردم بالا می‌رود و افزایش اقلام اولیه زندگی دقیقه‌ای و ساعتی است و شکاف طبقاتی هم روز به روز گسترده و گسترده‌تر می‌گردد. نزدیک به دو میلیون کودک کار اجباری، تفکیک جنسیتی در مدارس و دانشگاه‌ها و همچنین دستگیری مخالفان و وبلاگ نویسان و وجود صدها میدان شکنجه و بازجویی، ماحصل سیاست‌های ارتجاعی طبقه حاکم بر جامعه مان می‌باشد.

به راستی پرسش این است که چگونه می‌توان در جامعه‌ای زندگی نمود که نه برای جان آدمی ارزشی قائل‌اند و نه مردم قادر به استفاده از نعمات و امکانات اولیه آن می‌باشند. این چه جامعه‌ای است که ندارها، ندارتر و ثروت‌مندان، ثروت‌مندتر می‌شوند. این چه جامعه‌ای است که زندگی برای میلیون‌ها انسان به مانند مرگ تدریجی است و به‌موازات آن‌ها تسلط عده‌ای اندک بر شالوده اقتصادی جامعه باعث گردیده است تا بر میدان ناهنجاری‌های اجتماعی – فرهنگی و خانوادگی افزوده‌تر گردد. زمانی که تهیه نیازهای اولیه زندگی برای میلیون‌ها انسان به کالای لوکس و دست نیافتنی تبدیل گردیده و زمانی که فراگیری علم و دانش کودکان در جامعه ناممکن می‌گردد، بالطبع بروز صدها مصیبت و نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی به امری طبیعی مبدل خواهد گردید. بی‌گمان مسؤلیت چنین وضعیتی بر گرده طبقه حاکم است و آشکار است که سیاست‌های ارتجاعی سران حکومت و چفت و بست‌های اقتصادی هم به نوبه خود مولد یأس، ناامیدی‌ها، افزایش جرائم، فحشاء و دربه دری و غیره در درون جامعه مان می‌باشد.

پر واضح است که راست و ریز نمودن چنین جامعه‌ای و تداوم آن خواست حاکمان است و توده مدافع آن نیست. چرا که در عمل دریافته است چنین زندگی، فرسایشی و گُشنده است و می‌خواهد فارغ از صدها معضل دست‌ساز سران حکومت در آرامش و آسایش زندگی کند و از تهیه نان خویش باز نماند. توده مدافع آن جامعه‌ای است که در آن از فقر و کودک کار اجباری خیری نباشد و اصرار بر برقراری جامعه انسانی دارد و مهمتر از همه این‌ها چنین خواست و افکاری را سال‌ها و سال‌ها و با اعتراضاتش و آن‌هم در میادین متفاوت اعلام می‌نماید. بارها و بارها به‌منظور

خواسته‌های سیاسی - اقتصادی‌اش با سران حکومت جنگید و با تمام وجود اعلان نموده است که جامعه کنونی، با اهداف و منافعش هم‌پراز نیست.

مگر اعتراض کارگر در میدان تولیدی - صنعتی مبین مخالفت وی با سیاست‌های استثماری کارفرمایان و سرمایه‌داران نیست؟ مگر بارها و بارها توده‌های محروم و ستم‌دیده علیه ثروت‌اندوزی سران حکومت به خیابان‌ها سرازیر نشده‌اند و خواهان تقسیم مساوی نعمات و امکانات جامعه نبوده و نیستند؟ مگر به انحای گوناگون ارگان‌های متفاوت را به مصاف نطلبیده‌اند و خواهان رفع هرگونه بی‌عدالتی در درون جامعه نبوده و نیستند؟ واقعیت این است که چنین جدالی دهه‌هاست بر فضای جامعه ایران سایه انداخته است و رژیم جمهوری اسلامی هم با تمام قواء و به یمن ارگان‌های رنگارنگ مسلحش، سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌اش را بر جامعه تحمیل می‌نماید. به بیانی عریان‌تر سرمداران رژیم جمهوری اسلامی با زور سازمانیافته جامعه را تحت کنترل خود در آورده‌اند و در مقابل، توده هم‌علی‌رغم عکس‌العمل‌های بجا، فاقد زور سازمانیافته و فاقد دست‌آوردهای لازمه و ثمربخش می‌باشند. دلیل این امر کاملاً روشن است، چرا که جای سازمان منسجم و عمل‌گرای کمونیستی در میدان خالی‌ست و همچنین مشاهده شده است که اعتراضاتش از آرمان معین و روشن پیروی نمی‌نماید؛ بی دلیل هم نیست که جناح‌های دولتی- حکومتی در تلاش‌اند تا سکان جنبش‌های اعتراضی را در دست گیرند و از رادیکالیزم آن‌ها بکاهدند. جنبش و سکانی که به دو طبقه متضاد از هم تعلق دارند و کمترین همسانی بین آنان نیست. به این دلیل که یکی - توده - مدافع به رسمیت شناختن حقوق انسانی‌ست و دیگری - سرمایه‌دار - در پی به یغما بردن اموال عمومی و به اسارت کشاندن هر چه بیشتر آزادی‌های درون جامعه می‌باشد.

در حقیقت مدافعان رنگارنگ نظام جمهوری اسلامی سیمای جامعه ایران را این‌گونه ترسیم نموده‌اند و شکی در آن نیست که - علی‌رغم فقدان رهبری سالم و تمام کننده - ابدی نخواهد بود، و روزی چهره دیگری به خود خواهد گرفت. مصر، لیبیا، عراق، افغانستان و غیره از این دست نمونه‌ها هستند و قدرت‌مداران بزرگ جهانی در چهارچوبه تضادهای درونی، و در پاسخ‌گویی به بحران دائم‌التزایدشان و همچنین به‌منظور به انحراف کشاندن اعتراضات کارگری - توده‌ای، سران حکومت‌ها را به زیر می‌کشند و عناصر وابسته دیگری را بر مسند قدرت می‌نشانند. تاکنون این‌گونه عمل نموده‌اند و همه جابه‌جائی‌های تاکتونی در منطقه خاورمیانه و دیگر قاره‌ها هم، حکایت از آن دارد که، رژیم‌های دست‌نشانده از منظر دولت‌مردان بزرگ جهانی، تاریخ مصرفی داشته و می‌باید در دوره‌های متفاوت به کنار گذاشته شوند تا چرخش سرمایه دچار لغزش و لطمات جدی نگردد؛ حکایت از آن دارد که زندگی مردم - علی‌رغم جابه‌جائی‌ها و تعویض حکومت‌های هار و سرکوبگر -، نه تنها مسیر بهبودی را نه پیموده است بلکه ابعاد ناهنجارتری هم به خود گرفته است؛ سیاست و جابه‌جائی‌هایی که این روزها به سیاست قدرت‌مداران بزرگ جهانی تبدیل گشته است و بر آنند تا با به راه‌اندازی جنگ‌های غیر انسانی و تکه پاره نمودن جوامع تحت سلطه، جهان کنونی را در جهت منفعت درازمدت خویش سازمان دهند.

حاکمیت

خوشبختانه به همان میزانی که اوضاع زندگانی کارگران و زحمت‌کشان وخیم است، به همان میزان هم، اوضاع سیاسی حاکمیت در هم ریخته است. البته ناگفته نماند که تفاوت بسیار زیادی‌ست مابین زندگی حاکمان با زندگی مردم. به این دلیل که حاکمان آن‌چنان ثروتی انبیا نموده‌اند که قابل شمارش نیست. در قدرت‌اند و بر شریان‌های اقتصادی جامعه تسلط یافته‌اند و می‌خورند و می‌برند. وضع اقتصادی‌شان بنا به هزار دلیل بی ایراد است و بالا

کشیدن اموال عمومی و نعمات جامعه هم، به کارهای روتین‌شان تبدیل گردیده است. پایه‌شان را بر این اساس ریخته‌اند و در چهارچوب چنین منافعی است که هر یک از جناح‌ها کوشیده - و می‌کوشند - تا با تسلط یابی هر چه بیشتر بر اهرم‌های دولتی، بر اقتصاد تک محصولی جامعه - یعنی نفت - سوار شوند. همه جنگ و دعوای سران حکومت جمهوری اسلامی بر سر کانالیزه نمودن درآمدهای نفتی به سمت جناح‌های خودی و بر سر شیوه حکومت‌داری و همچنین درازتر نمودن عمر نظام جمهوری اسلامی‌ست و تردیدی در آن نیست که جناح‌های مختلف رژیم هیچ‌گونه اختلاف ماهونی در تداوم اقتصاد وابسته سرمایه‌داری و استثمار بی‌حد و حصر میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش ندارند و فقط و فقط ترس و هراس‌شان از آگاهی مردم نسبت به علل پایه‌ی وضعیت کنونی‌ست. به باوری دیگر، حکومت مدافع "مستضعفین" از افشای مناسبات درونی حاکمیت وحشت دارد و می‌داند که رو شدن اختلافات درونی نظام، زمینه اعتراضات توده‌ی را فراهم خواهد نمود و موقعیت رژیم جمهوری اسلامی را در جامعه ایران به مخاطره خواهد انداخت. بی‌دلیل هم نیست که خامنه‌ای در سی‌ویکم اکتوبر دو هزار و دوازده پیرامون بالا گرفتن تضادهای درون حکومت اعلام نموده است که: "از امروز تا روز انتخابات هر کسی که بخواند اختلافات را به میان مردم بکشانند و از احساسات آن‌ها در جهت اختلافات استفاده کند، قطعاً به کشور خیانت کرده است".

البته در برکناری و حذف فزیک‌ی مخالفان درونی، نظام جمهوری اسلامی ید طولانی دارد و همچنین پا در میانی خامنه‌ای، به‌منظور فیصله بخشیدن به جدال درونی حاکمیت هم اولین بار نیست و آخرین بار هم نخواهد بود. پشت سر قرار گرفتن احمدی‌نژاد در دوره‌های متفاوت انتخابات ریاست جمهوری و آن‌هم در مقابل رفسنجانی، موسوی و کروبی و همچنین توصیه‌های پی در پی چند ساله به مجلس و دیگر قوای نظام، تشکیل "هیأت عالی حل اختلافات و تنظیم روابط قوای سه‌گانه" در سال گذشته و غیره، مبین این حقیقت است که ابعاد اختلافات درون نظام آن‌چنان بالاست که "پند و اندرز" و "توصیه"های "رهبر" نظام هم قادر به "آرام" کردن جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی نیست. به بحران نظام سرمایه‌داری و به ویژه به سیستم وابسته رژیم جمهوری اسلامی بر می‌گردد و جمهوری اسلامی با بحران زاده و در چهارچوبه تضادها بر سر کار گمارده شده است. در حرف مدافع "مستضعفین" بوده و می‌باشد و در عمل سیاست‌های منفعت‌طلبانه سرمایه‌داران را پی گرفته و می‌گیرد و در هیچ برهه‌ای از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، مردم کمترین دخالتی در تعیین و تکلیف سیاست‌ها نداشته و اصلاً و ابداً به حساب نیآمده‌اند. از منظر سران حکومت مردم به‌عنوان ماشین سود ده به حساب می‌آیند و کار و تولید، از آنان است و سودبری هر چه بیشتر، از آن مدافعان نظام سراسر جهل و سرکوب. صلاح در آن است تا مردم را در جریان اداره مملکتی قرار نداد و به تازگی‌ها هم وقاحت را به حدی رسانده‌اند که، علناً اعلام می‌نمایند، که مردم نیازی به مطلع شدن از اختلافات درونی نظام ندارند!!

به راستی این چه نظام "مردمی"ست، که بگویم گویای درونی نظام را از دیده آنان پنهان می‌سازد؟ این چه نظامی‌ست که موافق و مدافع نیرو، و کار مردم است و در عوض حاضر به دخالت دادن آنان در تعیین سرنوشت جامعه نیست؟ البته انتخاب چنین سیاست و کارکردی مختص رژیم جمهوری اسلامی نیست و همه نظام‌های سرمایه‌داری این گونه‌اند و در این‌میان سران رژیم جمهوری اسلامی هم بر مبنای خواسته‌های طبقاتی سرمایه‌داران، سیاست‌های‌شان را پی می‌ریزند؛ چرا که می‌دانند رو در رو قرار گرفتن و علنی شدن جناح‌های متفاوت نظام، دامنه مخالفت‌های مابین پائینی‌ها با بالائی‌ها را گسترش داده و مازاد بر همه این‌ها پی برده‌اند که هر زمان تضاد درون بالائی‌ها، بالا گرفته است اعتراضات کارگری - توده‌ی، جان دوباره‌ای به خود گرفته است. بی

دلیل هم نیست که از یکطرف "ولی فقیه" در تلاش است تا اختلافات درونی را از اذهان عمومی پنهان نگه دارد و از طرفدیگر، دیگر مدافعان نظام علل صدها مشکل رو در روی جامعه و مردم را به جناح‌های رقیب نسبت می‌دهند. بی ربط هم نیست که در این میان یکی، دیگری را به بی‌کفایتی و بی‌مدیریتی متهم می‌کند و آن یکی، نداری مردم را به دست‌اندازی هر چه بیشتر نهادهای نظامی - امنیتی بر شریان‌های اقتصادی جامعه توضیح می‌دهد؛ یکی به قول خود قصد بُردن "پول" بر سر سفره مردم را دارد و دیگری مانع تقسیم برابر "ثروت" جامعه می‌باشد!! جدال و اختلافی که فاقد پائین‌ترین ارزش‌های انسانی و محتوای مردمی‌ست و روشن است که همه جناح‌های رژیم جمهوری اسلامی علی‌رغم اختلافاتشان، سر و ته یک کرباس‌اند و هر یک از آنان ساز خود را کوک می‌کنند و در این‌میان، هیچ کس و یا هیچ جناحی، به فکر نداری و آب و نان مردم نیست. به‌عنوان مثال رفسنجانی رئیس تشخیص مصلحت نظام در گفت و گوئی اعلام نموده است که: "رئیس دولت می‌گوید که من قانونی را قبول نداشته باشم و به نظر خودم با قانون اساسی سازگار نباشد، اجراء نمی‌کنم" و یا این‌که رئیس قوه قضائیه - صادق لاریجانی - مانع "سرکشی" رئیس قوه مجریه - محمود احمدی‌نژاد - از زندان‌ها می‌شود و بعضاً مجلس‌یان هم سخن از بی‌کفایتی و عدول رئیس دولت از سیاست‌ها و فرامین "رهبری" به‌میان می‌آورند!!

با این اوصاف پیداست که عنصر مدافع "مردم"، در پی اجرای تمام و کمال قانونی‌ست که در تخالف با منافع مردم نوشته شده است؛ قانون اساسی که کمترین شباهتی به قانون انسانی ندارد و کار و بارش تأمین منافع طبقه حاکمه می‌باشد؛ همان قانونی که باعث دربه دری زحمت‌کشان و باعث روانه شدن میلیون‌ها کودک، به دام باندهای قاچاق انسان در سرتاسر ایران گردیده است؛ همان قانونی که هزاران انسان بی‌دفاع و بی‌گناه را به مسلخ مرگ کشاند و هزاران خانواده را داغدار نموده است. در حقیقت نه رئیس دولت کنونی در پی تحقق خواسته‌های جامعه انسانی و مردمی است و نه فرامین "رهبر"، می‌تواند مانع اشاعه تضادهای درونی نظام جمهوری اسلامی در درون جامعه باشد. به واقع که، هر دو در پی فریب و سودجویی‌اند و هر دو، هدف و رسالت‌شان تأمین منافع طبقه سرمایه‌داری است. به عنوان نمونه عنصر مدعی بُردن پول بر سر سفره مردم، هدفی جز سر کیسه نمودن هر چه بیشتر تهمانده‌های کارگران و زحمت‌کشان ندارد و بی دلیل هم نیست که نماینده بوکان - محمدقسیم عثمانی - و عضو کمیسیون بودجه مجلس در واکنش به گفته‌های احمدی‌نژاد می‌گوید: "شما ماهانه حدود ۵۰۰۰۰ تومان یارانه به هر نفر از افراد خانواده پرداخت می‌کنید و به جیب می‌ریزید، ولی از آن جیب تا ۲۰۰۰۰۰ تومان خارج می‌کنید. شما ۵ درصد به حقوق کارکنان اضافه می‌کنید ولی تورم ۴۰ تا ۵۰ درصدی به قشر آسیب پذیر وارد می‌کنید".

به راستی که بیان چنین حقایق و عمل‌کردی نمایان‌گر آن است که مدافعان نظام با هر گرایش و منشی جانب مردم نیستند و به دنباله آن می‌توان تأکید ورزید که طرح موارد فوق از جانب مخالفان درونی حکومت هم نشان‌دهنده بخش‌هایی هر چند کوچک از اختلافاتی است که از زبان این عنصر و یا آن عنصر وابسته به نظام اعلام می‌گردد. واقعیتی که از منظر آنان، نه اس و اساسش، به مناسبات و روابط گنبدیده سرمایه‌داری بلکه در ناتوانی بعضاً وابستگان نظام در اداره حکومتی و همچنین در دست‌اندازی بی‌رویه جناح‌های رقیب بر سرمایه‌های مملکت مربوط می‌شود!!

اما و خلاف توضیحات این و یا آن جناح حکومتی- دولتی پیرامون نابسامانی‌های درون جامعه و اوضاع بد اقتصادی میلیون‌ها انسان ندار، باید اعلام نمود که علت، به مناسباتی بر می‌گردد که حاکمان مدافع آنند. علت اساسی به آن سیاستی مربوط می‌شود که بر فضای جامعه ایران چنگ انداخته است. علت به اشتباهی بی‌انتتهای استثمرکاران و سودجویان بر می‌گردد و همه مدافعان این نظام با هر گرایشی، چه حاکم و چه مغلوب، مستحق یک ثانیه

حکومت‌داری نیستند و باید به زیر کشیده شوند تا جامعه از شر سودجویان و استثمارگران خلاصی یابد. بنابراین دفاع و پشتیبانی از جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی و آن‌هم به هر بهانه‌ای، چیزی جز خیانت به آرمان مردمی نیست و وظیفه بر آن است تا از کشاکش درونی نظام در جهت رادیکالیزه نمودن جنبش‌های اعتراضی سود جست و اجازه داد تا هر چه بیشتر سران حکومت پاچه یکدیگر را بگیرند، و در همان حال دانست که تلف شدن هر یک از افراد وابسته به جناح‌های نظام، کار انقلاب را ساده‌تر خواهد نمود.

موقعیت چپ

اگر نظام و جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی بر سیاست‌های خود و همچنین در تأمین منافع طبقه حاکمه اشراف دارند و مصرانند؛ اگر مردم به وسع و توان خود در مقابل اجحافات سرمایه‌داران و ارگان‌های مسلح وابسته به آنان ایستاده‌اند و هزینه‌های بس گزافی داده‌اند، در عوض چپ، بی‌وظیفه است و پس کشیده است و فاقد سازمان کمونیستی رزمنده و تأثیرگذار در درون جامعه می‌باشد. متأسفانه - و علی‌رغم میل باطنی‌مان - اگر بخواهیم در یک جمله، موقعیت چپ ایران را بیان نمائیم، می‌توان گفت که، بسیار و بسیار تأسّف‌بار و عقب‌تر از چند دهه قبل است. اگر روز و روزگاری و بنابه دلالتی، جامعه (و به ویژه در درون دانشگاه‌ها) شاهد اعتراضات و جوشش‌هایی علیه بی‌عدالتی‌های موجود بوده است؛ سال‌هاست که شاهد آن تب و تاب‌های نیمه جان گذشته نیست. به هر حال ارزیابی‌ها و برداشت‌های متفاوتی می‌تواند در این زمینه وجود داشته باشد و یا اینکه پیرامون چنین وضعیتی می‌توان تصاویر گونه‌گونه‌ای ارائه داد، اما آنچه آشکار و قابل کتمان نیست، آن است که چنین شکافی - یعنی مابین جامعه و چپ - هر لحظه عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

از چند جنبه این موضوع قابل توضیح است. اول این‌که نظارم‌گر است و حضور ندارد و کاملاً خود را به حوادث سپرده است. دوم این‌که از دریچه یک نیرو و تشکل خارج از کشوری نمی‌خواهد جایگاه واقعی خود را توضیح دهد، سوم این‌که برنامه روشن و راهکار ندارد، چهارم این‌که به‌عنوان یک حزب و یا سازمان فاقد پائین‌ترین ارتباط است، پنجم این‌که با خود و با مردم خود صادق نیست، ششم این‌که روح حقیقت‌جویی ندارد، هفتم این‌که جدائی‌ها و انشعابات درون سازمانی - حزبی را در جهت انسجام و یگانگی هر چه بیشتر تفکرات تشکیلاتی خود تئوریزه می‌نماید، هشتم این‌که فاقد پای‌بندی به دموکراسی و حل اختلافات درونی در بستر سالم و سازنده می‌باشد، نهم این‌که همواره منفعت‌گروهی - سازمانی را سوار بر منفعت عمومی جنبش نموده است، دهم این‌که رهبری هر یک از این سازمان‌ها و احزاب، حاضر به پس زدن "کرسی"‌های خود نیستند و بر آنند تا ابد، بار "انقلاب" و وظایف "سازمانی - حزبی"‌شانرا به دوش کشند!!

به هر حال چپ تمرکز یافته در خارج از کشور، غرق در ندانم‌کاری و بی‌برنامگی است و همچنین انجام وظایف آتی خود را، به تصمیمات این و یا آن تحركات امپریالیستی گره زده است. بُرش ندارد و در انتظار نشسته است و کمترین گام عملی در جهت تغییر اوضاع کنونی بر نمی‌دارد. سیاست‌ها و تقلاهایش نافرجام و غیر هدفمند است و روزی، پرچم سازمان و حزبی مستقل را علم می‌نماید و روزی دیگر، سیاست اتحاد و ادغام را در پیش می‌گیرد. در حقیقت نه آن انشعابات و جدائی‌ها از محتوا و از بار تعرضی برخوردار بوده‌اند و نه یگانگی‌ها و اتحادها، به معنای پرش رو به جلوست. ده‌ها مورد را می‌توان شاهد گرفت و نشان داد که انشعابات و اتحادهای تاکتونی فاقد کمترین روحیه تعرضی و محتوایی بوده است و نه تنها درمان‌بخش، دردهای جنبش کمونیستی نبوده بلکه بر دردهای بی‌شمار آن افزوده است. به این دلیل که نیروهای موجود درون جنبش کمونیستی مسیر و جایگاه خود را بد

انتخاب نموده‌اند و مسلم است که در مسیر و جایگاه غیر واقعی، نمی‌توان کار جدی و ثمربخشی را سازمان داد. در حقیقت سرمای عجیبی بر بدن نحیف چپ سایه انداخته است و به واقع نیاز به حرارت اساسی و خودزنی سیاسی دارد؛ نیاز به آن دارد تا فعالیت‌های تاکنونی خود را با گشاده‌روئی تمام مورد نقد و بررسی قرار دهد و بر اساس ظرفیت‌های واقعی، وظایف خود را پی ریزد.

بنابر این سؤال این است چپی که نه از گذشته خود، جمع‌بندی روشن و مدونی دارد؛ و چپی که کمترین گامی در جهت رفع ایرادات خود بر نمی‌دارد، چپی که سیاست دافعه را جای‌گزین سیاست جاذبه نموده است و چپی که حضور ندارد چگونه می‌تواند سرمایه را از قدرت به زیر کشد و پرچم جامعه کمونیستی را بر افزارد؟ ناگفته نماند که بحث اصلاً و ابداً بر سر تبلیغ و ترویج ناامیدی‌ها در میان جامعه و جوانان، و همچنین پس کشیدن از انجام حداقل‌ها نیست بلکه بازگویی حقایق و تعیین وظایف در قد و قواره خودی به‌منظور برون رفت از وضعیت کنونی است. کمترین تردیدی در آن نیست که آرمان کمونیستی یگانه آرمان انسانی، مقابل سرمایه‌داری است. این ایدئولوژی حتماً و حتماً، و روز و روزگاری – و به حکم تاریخ- سرمایه را پس خواهد زد؛ این ایدئولوژی زبان گویا و سخن‌گوی منافع میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش است؛ اما و در کنار قبول چنین پیش‌فرض‌های روشنی انتظارات بر آن است تا انطباق و نماد عینی - عملی آن را جامعه و آن‌هم در کوتاه مدت مشاهده نماید. چنین خواستی نه تنها غیر منطقی و خلاف افکار کمونیستی نیست بلکه بجا و واقعی‌ست. این آن موقعیت تأسفباری‌ست که چپ ایران در آن قرار گرفته است و قصد خروج از آن را ندارد.

۵ دسامبر ۲۰۱۲

۱۵ آذر ۱۳۹۱